

## واما عقل

(بخش دوم شامل پیرامون عقل واستدلال وعقلانیت)

دکتر سعید زبیا کلام

معاینه شود خواهیم دید که این تصویر چقدر افسانه‌ای و خیال‌پردازانه و آمال‌پرورانه بوده است. تحقیقات اخیر درباره‌ی ژان ژاک روسو به نحو حیرت‌انگیزی آشکار کرده است که اگر چه وی به یک معنا از سرچشمه‌های نهضت روشن‌فکری است اما به نحو طنزآمیزی الهام‌بخش نهضت ضد روشن‌فکری رومانتیستی قرن نوزدهم نیز بوده است و این یعنی، یکی از برجسته‌ترین عقول روشن‌فکری از برخی جهات بسیار مهم و بنیانی با معاصرین روشن‌فکر خود تعارض و تقابل دارد.

دور و دشوار نیست که از این قبیل کاوش‌های موردی دقیق تاریخی در مصنوعات و محصولات عقل، نتیجه بگیریم که محصولات آن قوه‌ی ظاهرا مکار، چقدر در همه‌ی قرون و در هر قبیله‌ای متنوع و متکثر است. اینک، لاجرم باید به این سؤال پاسخ دهیم که: چرا محصولات عقل بدین گستردگی و شگفت‌انگیزی متنوع و متکثر و بی‌قرار و بی‌سامان و بی‌قول مولانا جلال‌الدین - بی‌تمکین است؟ پاسخ این سؤال و تبیین آن "چرا"، در موزون‌ترین صورت این است که عقل، قابلیت است که صرف‌نظر از مناقشات و منازعات تاکنون نافرجام و ظاهرا بی‌فرجام هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خرد و کلانی که طی قرون متمادی و طولانی بر سر نفس یا جوهر یا ذات یا ماهیت آن در میان فیلسوفان و متکلمان و نیز در میان هر یک از دو گروه صورت گرفته، نهایی‌ترین فرمانده و راه‌برش در تمامی منازل سلوک و سکونش، و قیام و قعودش، موجودی است اسرارآمیز و ناشناخته به نام قلب!

تبیین این که چرا محصولات این عقل، این چنین گسترده و بی‌کران، متنوع و متفرق است، این است که مقومات بنیانی راهبر و راننده‌ی عقول انسان‌ها به نحو گسترده و بی‌کرانی متنوع و متفرق است. و عکس این سخن هم صادق است! یعنی، به میزانی که مقومات قلوب - همان آمال و امیال و حاجات انسان‌ها - قرابت بیشتری به یکدیگر پیدا کنند و در نتیجه قلوب انسان‌ها تقرب و همگونی بیشتری یابند، ساخته‌ها و بافته‌های عقول فرمانبردارشان قرابت و شباهت بیشتری خواهند یافت.

اینک، باید بتوان به مدد این نظریه‌ی تبیینی با سهولت و روشنی تبیین کرد که چرا به میزانی که انتظارات و خواسته‌های اولیاء‌الله از دنیا، و سیر و سلوک تهذیب نفس ایشان قریب‌تر و شبیه‌تر می‌شود، فهم و درکشان هم از دنیا و مافیها قریب‌تر و شبیه‌تر می‌شود و ایضا، چرا به میزانی که آمال و امیال سلاطین و حاکمان متکثرتر و متعددتر می‌شود به همان میزان رأی و نظر ایشان متخالف‌تر و متعارض‌تر می‌شود و بالاخره، چرا به میزانی که آمال و امیال و غایبات عالمان، از هر مسلک و مکتب و مشربی، متکثرتر است، محصولات عقلی‌شان نیز متکثرتر و متنوع‌تر و متفرق‌تر می‌شود.

واما عقل! عقل قوه یا قابلیت است که صرف‌نظر از مناقشات و منازعات تاکنون نافرجام و ظاهرا فرجام‌ناپذیر هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خرد و کلانی که طی قرون متمادی و طولانی بر سر نفس یا جوهر یا ذات یا ماهیت آن در میان فیلسوفان و متکلمان و نیز درون هر یک از دو گروه صورت گرفته، نهایی‌ترین فرمانده و راه‌برش در تمامی منازل سلوک و سکونش، و قیام و قعودش، موجودی است اسرارآمیز و ناشناخته به نام قلب!

و این یعنی، عقل قوه‌ای یا وجودی نیست که بدون هیچ تعلق و تمنایی به کار افتد و حرکت کند و بدون هیچ دلالت‌دهنده و جهت‌دهنده‌ای مسیر واحد ثابت ازلی ابدی‌ای را طی کند و به منزل گهی مشخص و معین و واحد فرود آید که اگر چنین می‌بود لاجرم همه‌ی موجودات دارای عقل می‌باید با تعلق‌های خود در طول تاریخ و در عرض جوامع معاصر به یک مجموعه از منازل و مناظر یا نتایج نایل می‌شدند. چگونگی و چراست که نه تنها شباهتی میان این منازل و نتایج محصول عقل در طول تاریخ نمی‌یابیم که اگر یک برش تاریخی ایجاد کنیم و دوره‌ای را به‌طور هم‌زمان بررسی کنیم درخواهیم یافت که کمتر شباهتی میان محصولات عقلی متعقلان آن دوره وجود دارد و یا درخواهیم یافت که در بهترین یا امیدوارکننده‌ترین حالت فقط شباهت خانوادگی و یتگشتیانی میان این نوع محصولات وجود دارد.

بیا بیا پیش سقراطیان را به‌منزله‌ی اصحاب صاحب عقل اهل تعقل یک دوره ملاحظه کنیم و تلاش کنیم قرابت‌ها و شباهت‌های میان محصولات تعقل آن‌ها را احصاء کنیم و یا اگر دوست دارید بیا بیا نیمه‌ی اول قرن نوزدهم و یا نیمه‌ی دوم همان قرن را مبنای دوره‌ی مطالعاتی خود قرار دهیم و یا سیل بسیار خروشان‌تر و متشتت‌تر و متکثرتر محصولات و مصنوعات عقلی قرن بیستم را معاینه کنیم و شاید هم مایل باشیم قرن هجدهم را مبنای مطالعه و آزمون خود قرار دهیم، از آن‌رو که دورادور بر این تصور هستیم که در قرن ۱۸ مجموعه‌ی متحدالشکلی از صاحبان عقول وجود دارد که با هم نهضتی به نام روشن‌فکری و عصری به نام عصر عقل ایجاد کردند. اما افسوس که هم‌خوانی و هم‌سانی ساخته‌های عقلی قرن هجدهم، تصویری و پنداری بیش نیست و آن هم بدین علت که از دور صدایش چنین به گوش می‌رسد! اگر قدری نزدیک‌تر رویم - کاری که فقط با یک تفحص بسیار صبورانه، سنت‌شکنانه، و مشهورات‌زداینده میسر و ممکن است - و تلقی‌های کلیشه‌ای ساخته و ابلاغ‌شده‌ی رایج را کنار بزنیم، به زودی و به روشنی خیره‌کننده‌ای درخواهیم یافت که وحدت‌نظر و هم‌سانی مزعوم، افسانه‌ای بیش نبوده است، افسانه‌ای که برخی از انسان‌ها دوست داشته و خواسته‌اند بسازند و بسازند و طیب‌خاطری و آرامش قلب و جانی ایجاد کنند.

هنگامی که انسان منبع‌ترین و رفیع‌ترین منبع طیب خاطر و آرامش قلبی را نفی می‌کند - از آن‌رو که عده‌ای به نام آن منبع، قساوت‌ها و سفاکی‌ها و تعدی‌ها بر انسان روا داشته‌اند - لاجرم باید منبع یا منابعی را خود بسازد و بیافریند و جای‌گزین آن کند، و گرنه زیستن به نحو خارق‌العاده و زجرآوری صعب و بی‌معنی و کشنده خواهد شد. هنگامی که در جنگل عقول و مصنوعات عقول قرن هجدهم فرو رویم و دست از تعریف و تمجید حدود و ثغور یکپارچه‌ی آن از دور، برداریم؛ زود است ببینیم که قرن هجده فقط دیوید هیوم و آدام اسمیت و آدام فرگسن و ایمانوئل کانت و ژان ژاک روسو و منتسکیو و دیدرو و کندریاک و کاندروسه و هولباخ و دالامبر ندارد، بلکه صاحبان عقولی هم دارد به نام ژووانی باتیستا ویکو، یوهان همن، یوهان هرر. عقولی که نه تنها با آنچه از دور نهضت روشن‌فکری یا عصر عقل خوانده شده است قرابت و شباهتی ندارند که از بیخ و بن مخالف و معارض آن بودند.

اما این فقط یک لایه از افسانه‌ای است که درباره‌ی ساخته‌های اروپایی عقل در قرن ۱۸ - همان اندیشه‌ی نهضت روشن‌فکری - ساخته و بافته شده است. لایه‌ی بسیار روشن‌گر دیگر این است که هنگامی که این درختان تووند و ژرف‌ریشه اما هرزه و معوج نادیده انگاشته شوند و تصویر هم‌خوانی و هم‌سانی اصحاب روشن‌فکری از نزدیک کاویده و